

در مورد "بحران مارکسیزم"

در روزگار خوش گذشته، یعنی زمانی که مردمان به بحران مارکسیزم اشاره می کردند، هدفشان یکی از پیش نهاده‌های خاص مارکس بود که ظاهراً از آزمون بیرون نیامده بود؛ نظریه "حاد شدن مبارزه طبقاتی"، یا نظریه به اصطلاح "بینوائی ی سرمایه داری" و یا نظریه به اصطلاح "سقوط فاجعه آمیز" آن. این سه نکته اساسی آماج حملات انتقادی بورژواها و اصلاح طلبان بوده‌اند. اما امروز دیگر ورود به بحث در این موارد کار ساده‌ای نیست. دیگر چه کسی جرأت آن را دارد که بخواهد ثابت کند امروزه تضادهای اجتماعی حادتر نشده و در حال مرتفع شدنند؟ اکنون، حتی در ایالات متحده آمریکا، آقای "ایکز"، وزیر امور داخله، و دیگر بزرگان حکومت مجبورند که در سخنان خویش آشکارا به "شصت خانواده" ای اشاره کنند که زمام کلیه امور اقتصادی این کشور را در دست دارند. از سوی دیگر، شماره بیکاران این کشور بین ده میلیون در سال‌های رونق اقتصادی، و بیست میلیون در سالیان بحران اقتصادی، در نوسان است. بدین سان سطوری از کتاب سرمایه، که مارکس در آن ها از قطبی شدن جامعه سرمایه داری، یعنی تکثر سرمایه در یک قطب و تجمع فقر در قطبی دیگر، سخن می گوید، آری همان سطور که آن را "عوام فریبی" می خوانند، اکنون به تصویر دقیقی از واقعیت تبدیل شده‌اند.

امروزه تصور قدیمی ی سوسیال دموکرات ها از رشد آرام و عمومی رفاه، فرهنگ، صلح و آزادی، لطمه ای سخت و تعمیر ناپذیر دیده است. در سرآغاز کار، و در گوهر، این تصور ورشکسته سوسیال دموکراسی چیزی جز کوشش برای انطباق افکار لیبرالیزم بر شرایط زندگی ی طبقه کارگر نبود. همه این نظریه ها و روش ها در عصر انقلاب صنعتی ریشه داشتند؛ در عصر تجارت و رقابت آزاد، یعنی در گذشته ای دور که در آن سرمایه داری هنوز و نسبتاً نظامی مترقی محسوب می شد. اما سرمایه داری ی امروز نظامی ارتجاعی است. دردهای آن را نمی توان مداوا کرد. باید از صفحه روزگار زوده شده.

اکنون کمتر آدم کله خشکی وجود دارد که برآستی باور داشته باشد که رژیم مبتنی بر قانون گذاری ی پارلمانی می‌تواند از حاد شدن دهشت ناک تضادهای اجتماعی جلوگیری کند. بدین سان صحت نظرات مارکس در همه - بله، همه جزئیات تحلیلی، و نیز در پیش تشخیصش از "فاجعه" اثبات شده است. پس اکنون دیگر "بحران مارکسیزم" به چه امری مربوط است؟ منتقدین امروزی دیگر حتی رحمت پرداختن درست به صورت مس‌آله را هم به خود نمی‌دهند.

اما در صفحات تاریخ ثبت خواهد شد که سرمایه داری، در یک دوران تاریخی ی بلند، و پیش از آن که به گور تاریخی ی خود سپرده شود، برای نجات خویشتن از هلاک، دست به تلاشی عظیم زد. بورژوازی خواستار مرگ نیست و همه نیروی را که از گذشته به ارث برده است به انفجار خشونت باری از ارتجاع مبدل می‌سازد. و این درست همان دوره‌ای است که ما در آن به سر می‌بریم.

قدرت نه تنها فاتح می‌شود، بلکه، با روش خاص خود، می‌تواند اشخاص را "مجاب" هم بکند. و، در نتیجه، شروع انفجار ارتجاعی نه تنها احزاب را از هم می‌پاشد بلکه مردمان را نیز اخلاقاً به سوی تلاشی می‌برد. اکنون بسیاری از آقایان رادیکال قلب‌هاشان را در کفش هاشان پنهان کرده‌اند. آنان ترس خود را، که ناشی از رویارویی با ارتجاع است، به زبان انتقادهای عمومی و مرگ ناپذیر ترجمه می‌کنند: "باید جانی از نظریه ها و روش ها غلط باشد!"، "مارکس در اشتباه بود ..."، "لنین از دیدن این نکته غافل ماند که ..."، و برخی ها حتی از این هم پیشتر می‌روند: "روش انقلابی ورشکستگی ی خود را نشان داده است ..."، "انقلاب اکتر به پیدایش وحشیانه ترین نوع دیکتاتوری دیوان سالارانه انجامیده است ..."، "انقلاب کبیر فرانسه نیز بر رژیم سلطنتی نقطه پایان نهاد. یعنی، کلاً می‌توان گفت که هستی به صورت کاملی آفریده نشده است؛ جوانی به پیری می‌انجامد، تولد به مرگ، و هر آن چه به دنیا می‌آید محکوم به زوال است." این آقایان به راحتی ی شگفت آوری فراموش می‌کنند که انسان، در گذار از زندگی در شرایطی میمون وار به سوی جامعه ای هم آهنگ، راه خود را بی داشتن هیچ چراغ راهنمایی گشوده است؛ فراموش می‌کنند که وظیفه ای دشوار بر عهده انسان است و در هر یک یا دو قدمی که به سوی پیش فرا می‌نهد، نیم قدمی، و حتی گاه دو قدمی به سوی پس بر می‌گردد. آنان فراموش می‌کنند که راه از خارزار پوشیده است و هیچ کس روشی رمزآمیز اختراع نکرده، و نمی‌توانسته اختراع کند، که به مدد آن صعود بی وقفه بر بالا روی تاریخ ممکن باشد. متأسفانه باید گفت که وقتی انسان در مرحله فرگشت آفرینش بود، و به هنگامی که شرایط رشد او شکل می‌گرفتند، از آقایان خردگرا دعوت به عمل نیامده بود. به هر حال، کلاً باید گفت که ضایعه تعمیر پذیر نیست ...

بیانید، به خاطر ادامه بحث هم که شده، به پذیریم که همه ی انقلاب‌های گذشته تاریخ و حتی، اگر خوش می‌دارید، همه ی تاریخ کلاً زنجیره‌ای از اشتباه بیش نبوده است. اما با واقعیات کنونی چه باید کرد؟ با ارتش عظیم بیکاران دانمی؟ با دهقانان فقر زده؟ با سقوط عمومی ی همه سطوح زندگی ی اقتصادی؟ با جنگی که به زودی از راه خواهد رسید؟ آقایان عقلای شکاک چه ما قول داده اند که، روزی در آینده، فهرستی از همه پوست موز هائی که پای همه جنبش های بزرگ انقلابی ی گذشته بر آن ها سریده است فراهم آورند. اما آیا این آقایان می‌توانند به ما بگویند که اکنون، هم اکنون، چه باید کرد؟

ما بیهوده در انتظار پاسخیم. خردگرایان، ترسیده در برابر ارتجاع، به خلع سلاح خویش مشغولند، تفکر علمی-اجتماعی را طرد می‌نمایند، و خویشتن را از حقوق نسبت به هرگونه انتقام گیری انقلابی در آینده محروم می‌سازند. با این همه باید دانست که شرایط آماده ساز موج کنونی ی ارتجاع خود به شدت بی‌ثبات، متضاد و زودگذرند و زمینه را برای حمله جدیدی از جانب پرولتاریا آماده می‌سازند. رهبری ی این حمله حقاً از آن کسانی خواهد بود که اکنون از جانب خردگرایان به عنوان "دگماتیسست" و "سکتاریست" نام برده می‌شوند، چرا که این دگماتیسست ها و سکتاریست ها، تا زمانی که هیچ کس، مطلقاً هیچ کس، میسر چیزی متعالی تر از روش علمی نباشد، از کنار نهادن این روش خودداری خواهند ورزید.

لئون تروتسکی

۷ مارس ۱۹۳۹

ترجمه ی: رسول نوری

منبع: نوشته های لئون تروتسکی، (۳۹-۱۹۳۸)، ص ۶-۲۰، انگلیسی، پاتفاینر پرس

اولین چاپ فارسی: «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵، ص ۳۹-۳۷

بازنویس: روبرت هاکیپیان

آدرس ای‌نترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴